

الإتجاه الثقافي والأدبي عند الشعوبية

عارف الزغول* ونور القضاة**

ملخص

من المباحث المهمة في علم الاجتماع الثقافي (Cultural sociology) موضوع الهوية. بعد الفتوحات الإسلامية في إيران و دخول الإسلام إليها، فقد الإيرانيون جزءاً كبيراً من ثقافتهم و أصابتهم _عبارة أخرى_ أزمة فقدان الهوية، و بقوا على هذه الحال طيلة قرنين من الزمن، و هذا أمر طبيعي في هذه المرحلة؛ فهم تركوا عادات و طقوس و ديانة و لم يكونوا قد استأنسوا بعد بالدين و العادات الجديدة، فكانوا يعيشون في مرحلة التحول (Transition)، لكنهم بعد فترة أحسوا بأن ثقافتهم و لغتهم أصبحت مهددة من قبل لغة و ثقافة الفاتحين، لذلك جاءت ردة فعلهم على شكل حركات قومية و دينية مختلفة، كان من أبرزها ما يسمى (الشعوبية)، كان لهذه الحركة اتجاهات مختلفة أهمها الإتجاه الأدبي _ الثقافي، و كان هدفه إحياء الثقافة و الأدب الفارسي، و كان من نتائجه الحسنة ظهور الشعراء الكبار و الملاحم الشعرية المختلفة التي كان لها الدور الأساسي في عملية الإحياء.

الكلمات المفتاحية : الشعوبية، النهضة الأدبية، الثقافة الفارسية، شعراء الشعوبية، الفردوسي، الشاهنامه.

مدخل

تاريخ إيران تا پیش از انقلاب مشروطه، دو بار جنبشی میهن پرستانه را به طور جدی و آگاهانه تجربه کرده است. بار نخست که آگاهی زیادی درباره آن در دست نیست ولی نشانه‌هایی از آن مانده است، با یورش اسکندر مقدونی به ایران پدیدار می‌شود یعنی زمانی که ایران به اشغال بیگانه درمی‌آید، دچار یورش فرهنگی یونانی مابی هم می‌شود، و در برابر این‌ها واکنش نشان می‌دهد. حدود یک قرن که جانشینان اسکندر بر بخشی عمده از ایران فرمان راندند، پیوسته با خیزش‌های داخلی به ویژه از سوی پارت‌ها روبرو بودند و سرانجام نیز فرمانروایی را به آنها سپردند. نشانه‌های فرهنگی نهضت میهن پرستی در این دوره، پیدایش حماسه‌های ملی است، تا جایی که بسیاری از پژوهندگان معتقدند که بخش بزرگی از داستان‌های گودرز و گیو و بیژن مربوط به پیکارهای فرمانروایان محلی ایران با دشمنان بیگانه در این دوران است. بدین ترتیب می‌توان گفت چه بسا خاستگاه بنیادی بخش پهلوانی شاهنامه به ویژه کیانیان، مربوط به حماسه‌های همین دوره باشد. (1)

بار دوم جنبشی است که ما در صدد بررسی تأثیر آن در ادب فارسی هستیم و همان است که بعد از اسلام به وجود آمد و جریان‌های بزرگ فکری و سیاسی را آفرید، و به نام (شعوبیه) معروف و مشهور شد. همایی معتقد است که جنبش شعوبیه «بزرگترین نهضت ایرانیان است که سرانجام دولت و

© جميع الحقوق محفوظة لجمعية کلیات الآداب في الجامعات الأعضاء في اتحاد الجامعات العربية 2013.

* دانشگاه یرموک _ دانشکده ادبیات _ گروه زبان‌های سامی و شرقی - اردب - الأردن.

** کلیة الآداب _ قسم اللغات السامیة و الشرقیة _ جامعة الیرموک - اردب _ الأردن.

سیادت عرب را به کلی منقرض و ریشه‌کن ساخت و تاریخ آغاز آن به قبل از اوایل سده دوم هجری یعنی حکومت امویان می‌رسد و دنباله آن تا سده پنجم و حتی سپس‌تر ادامه می‌یابد» (2). به نظر او، پیدایش مسلک شعوبیه که بنیان‌گذاران آن ایرانیان بودند، جنبشی در عالم اسلام و عرب ایجاد کرد و تمام شئون اجتماعی و سیاسی و فکری و ادبی عرب و جهان اسلام را دربرگرفت و تغییر داد. (3)

شعوبی‌گری در واقع در راستای پاک کردن فکر برتری قومیت اعراب و در جهت استقلال اقوام، مخصوصاً ایرانیان بود. به دنبال این فکر یک رشته ادبیات حماسی و توصیفی در میان مردم شکل می‌گرفت که در واقع انرژی اولیه نیرومندی شد که ادبیات فارسی را تا به امروز نیرو داده است. لذا می‌بینیم که نهضت‌های فکری ایرانیان از حمله عرب‌ها تا کنون همواره با حجم قابل توجهی آفرینش ادبی همراه بوده‌اند. اینطور به نظر می‌رسد که ادبیات از طرفی زمینه‌ساز و از طرف دیگر بازتاب‌دهنده حرکت‌های اجتماعی ایرانیان می‌باشد. آشکارترین جلوه این واقعیت را می‌توان در اندیشه شعوبی و پیدایش ادبیات حماسی دید. (4)

چگونگی پیدایش عقاید شعوبیه

ایرانیان پس از شکست از عرب‌های مسلمان بر دو دسته شدند: گروهی از ایشان با قبول جزیه و خراج دین آباء و اجداد و رسوم و آیین و فرهنگ آنان را محفوظ داشتند. دسته دیگر از ایرانیان کسانی بودند که به دین اسلام درآمدند. آنان به زور شمشیر یا با سائعه ایمان و عقیده و برای رفع نیازهای اجتماعی و سیاسی دین اسلام را پذیرفتند. گروه‌های زیادی از ایرانیان نیز به وسیله اعراب فاتح به عربستان و سرزمین‌های عربی مابین النهرین و شام برداشدند و در آن دیار آنان را به بندگی گماشتند. در میان این گروه‌ها کسانی از خاندان‌های بزرگ و از اشراف‌زادگان ایران بودند. این دسته پس از آشنایی به زبان و تمدن و فرهنگ عرب و دین اسلام در شئون مختلف زندگی مسلمانان و در دستگاه‌های اداری و حکومتی مسلمانان نفوذ کردند و به کارهای بزرگ دست زدند. اسیران و بردگانی که تازیان از ایران و ممالک مفتوحه دیگر با خود به سرزمین اعراب آورده‌اند، میان قبایل مختلف عرب تقسیم شدند و هر دسته از آنان به قبیله‌ای منسوب شده به موالی معروف گشتند. (5)

در زمان امویان، برخی از عرب و از جمله زمامداران و وابستگانشان، تعصبی ابراز داشتند که عبارت بود از تعصب عربی در مقابل ملل دیگر. آنان گمان کردند که نژاد آنان نژاد ممتاز است و خود دارای خوی پاکتر و بهتر از خون ایرانی و رومی هستند. خود را آقا و سرور حقیقی عالم و مردم غیر عرب را بندگان و موالی خواندند. موالی نمی‌توانست به هیچ کار ابرومند بپردازد. حق نداشت سلاح بردارد و بر اسب بنشیند. حکومت و قضاوت هم‌جا مخصوص عرب بود و هیچ‌یک از موالی به این گونه مناصب و مقامات نمی‌رسید مگر به‌ندرت. (6) خلاصه، بعد از اسلام، روح تازه‌ای در کالبد اعراب دمیده شد، و پیشرفت‌های متوالی و روزافزون، مغرور و خودپسندشان کرد. نتیجه آن شد که برخلاف موازین اسلام، عصبیت عربی و ضدیت با نژاد غیر عرب، بر تعصب جاهلی و قبیله‌ای افزوده شد و این دو عصبیت دوش به دوش یکدیگر جاری و برقرار شد. (7)

پس از آن که حکومت‌های عرب به ویژه قوم اموی بر اساس خوی جاهلی، تعصب قبیله‌ای و عربی را جایگزین مساوات اسلامی کردند و همان روش‌های ظالمانه اقوام گذشته در ملک‌داری را توأم با عصبیت، جایگزین روش حکومتی مردمی و عادلانه اسلامی نمودند، با عکس العمل ملل تحت سلطه مواجه شدند. نهضت شعوبی از همین نقطه به وجود آمد. (8) اندیشه شعوبی یک حرکت فکری و عقیدتی بود و عکس العمل رفتار حکومتگران بنی امیه. (9) اگر چه این جنبش از ایرانیان شروع شد ولی اقوام غیر ایرانی را نیز تحت تأثیر قرار داد و حتی گروهی از عرب نیز به این فکر گرویدند.

راه‌های مقاومت شعوبیه

ایرانیان سه راه را برای مقابله با عرب در پیش گرفتند، راه اول: نهضت‌های اجتماعی، راه دوم: نهضت‌های سیاسی و راه سوم: نهضت‌های دینی. در نظر نداریم راجع به نهضت‌های دینی و سیاسی صحبت کنیم اما ناچاریم بر اوضاع سیاسی ایرانیان مروری بکنیم. ناگفته پیداست که ایرانیان در برانداختن حکومت بنی امیه نقش عمده‌ای داشتند. یکی از تدبیرهای بزرگ آنان در این راه طرفداری از بنی هاشم بود. حمایت آنان از بنی هاشم در انتظار مسلمانان، رنگ دینی و مذهبی داشت، اما مقصود ایرانیان بیشتر این بود که کسی را روی کار بیاورند که دست‌نشانده آنان باشد و به‌دلخواه آنان رفتار کند. تا به این وسیله حکومت را از سلطه عرب خارج کنند و خود زمام امور در دست گیرند، اما به اقتضای وقت مجبور بودند که شخصی خلیفه را از عرب برگزینند ولی در باطن خودشان حکومت داشته باشند. (10) البته امکان نداشت که سلطنت یکسره از عرب به ایرانیان منتقل شود که خود ایرانیان بدون واسطه کشورداری کنند، زیرا تسلط و قدرت به دست عرب بود و چنانچه ایرانیان خلافت و حکومت را به خود اختصاص می‌دادند تمام اعراب ضد آنها قیام می‌کردند. پس بنی هاشم را بهانه می‌کردند و به نام آنها دعوت خود را آغاز و به نقل خلافت از بنی امیه به هاشمیان مبادرت نمودند. (11)

در دوره عباسیان ایرانیان در دربار خلفا نفوذ یافتند و از تحقیر عرب نسبت به آنان کاسته شد. فرماندهی لشکر که در دوره امویان در انحصار عرب بود در این دوره برای ایرانیان نیز میسر گردید، و والیان نیز از میان عرب و ایرانیان انتخاب می‌شدند. تشکیلات دیوانی از تشکیلات ساسانی تقلید کرد و دربار عباسی از دربار ساسانیان تقلید نمود. به طور اجمال می‌توان گفت که خلفای عباسی در امور فنی و طبّی و علمی به ایرانیان متکی بودند. (12) دکتر محمد عبد الغنی، که از مؤرخان برجسته مصر، می‌گوید: "..... در حکومت عباسی که ابو مسلم بنیاد نهاد قدرت ایرانیان فزونی گرفت و سرانجام توانستند خود را از بنچه فرمانروایی عرب برکنار دارند و زندگی مستقلی را آغاز کنند" (13). اما کار به اینجا ختم نشد، زبان و فرهنگ ایرانی هنوز مغلوب زبان و فرهنگ عربی بود. عرب از لحاظ آیین و لغت و زبان فائق بودند. زبان فارسی نتوانست لغت عرب را از بین ببرد بلکه بالعکس آنرا ترقی داده پیش برد. (14) از اینجاست که راه سوم مقاومت؛ یعنی نهضت فرهنگی و ادبی نشأت می‌گیرد.

نهضت فرهنگی و ادبی

ایرانیان صاحب حسّ ملی بودند و توجه آنان به موضوع ملیت و وطن‌دوستی از قدیمترین آثار ادبی و مذهبی ایشان یعنی (اوستا) گرفته تا آخرین اثر معروف عهد ساسانی (خداینامه) آشکار است. روایات ملی آنان که سینه به سینه می‌گشت، ایشان را به گذشته خود مغرور و از وضع روزگار خود ناراضی می‌نمود. تحقیرهایی که با آن مواجه می‌شدند بر آنان سخت گران آمد و همین امر مایه نهضت سخت ایشان در برابر افکار عرب شد و به تدریج به تحقیر عرب از طرفی و بیان مفاخر و مآثر و بزرگواری‌های اجداد خود از طرفی دیگر پرداخته‌اند. این بیان مفاخر و مآثر نیاکان با افکار حماسی شدید و بارز بود. و بدون شک ایرانیان این افکار حماسی را از نیاکان خود به ارث برده و از روایات حماسی خود متأثر بوده‌اند. (15)

شعوبیه در تحقیر عرب و بیان مفاخر ایران و ایرانیان قدیم پیش از همه دست و دخالت داشتند، آنان برای بیان مرام و اهداف خود و در راه نیل بدین هدف روشهایی گوناگونی پیش گرفتند و به شیوه‌هایی دگرگون دست یازیدند. ولی بیشتر از هرکار به ادب و ادبیات روی آوردند و از راه توسل به شعر و نثر و تالیف و ترجمه، مقاصد خود را جامه عمل پوشاندند. منظور آنها از این تلاش‌های فکری، شناساندن قوم ایرانی با همه مفاخر و مآثر آن و تحریک حسّ میهن‌پرستی ایرانیان و سست کردن بنیاد و

عظمت و قدرت سیاسی و حتی دین اعراب و تحقیر آنان و برگرداندن استقلال و عظمت ایران بود. (16)

شعوبی‌گران آثار ادب پارسی را وسیله‌ای در جهت فخر فروشی بر تازیان ساختند و با برگرداندن کتابهایی چون کلّیله و دمنه، تاج‌نامه، آیین‌نامه، خدای‌نامه، ویس و رامین، هزار افسان و ترانه‌های خسروانی از پارسی به عربی ندای برتری فرهنگی خویش را سردادند. (17) اما شعوبیان چون مباحثات عربیان به شعر و ادب را دیدند به سرودن اشعار به زبان عربی نیز روی آوردند و فخر و مباحثات خویش را در آن اشعار جای دادند. (18) امری که در صفحات آتی تحقیق بیشتر روشن خواهد شد.

نقش امرای صفاری در تقویت شعر فارسی و استقلال سیاسی

ظهور زبان دری به عنوان زبان ادبی و سیاسی و علمی از وقتی امکان داشت که حکومت طاهری و صفاری و سامانی و بویی و حکومت‌های تابع این دولت‌ها، به وجود آمد. طاهریان قصد برانداختن زبان رسمی عربی نداشتند، اما بر عکس آنان آل لیبث یا صفاریان حامی جدی زبان فارسی بودند.

یعقوب لیث صفاری (245_290هـ) سلسله صفاریان سیستان را تأسیس نمود. در واقع این سلسله دارای اهمیت ادبی و سیاسی در تاریخ ایران بود. اهمیت ادبی در این بود که برای اولین بار پس از فشار و تأثیر سیاسی (عربی‌سازی) زبان خراسان زمین‌قد برافراشت و در مقابل زبان عربی عکس العمل شدید نشان داد. یعقوب لیث چنانکه مؤرخان می‌گویند عربی نمی‌دانست. هرچند در این نکته جای شک و تردید فراوانی وجود دارد. پس به زبان فارسی روی آورد و در رشد ادب فارسی و احیای آن کوشید. داستانی که تاریخ سیستان از او نقل می‌کند گواه این مدعاست، در این کتاب چنین آمده است: "چون یعقوب لیث صفار بر دشمنان خود چیرگی یافت و در سال 251هـ.ق خوارج را تارومار کرد، شاعران به رسم زمانه او را به شعر تازی ستایش کردند. یعقوب گفت: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمد بن وصیف که دبیر رسایل او بود و ادب نیکو می‌دانست شعر پارسی گفتن گرفت و پیش از او در عجم کسی شعر نگفته بود." (19)

اهمیت سیاسی هم در این بود که یعقوب لیث به قصد ایجاد یک دولت مستقل ایرانی و برانداختن یا ضعیف کردن حکومت بغداد شروع به فعالیت کرد. او در دربار امارت خود از زبان عربی استفاده نمی‌کرد. این امر باعث گردید تا لهجه فارسی دری به عنوان زبان رسمی و ادبی در دربار او تلقی گردد و به کار برده شود. (20) او حتی شاعران تازی‌گوی را نمی‌خواست. و کار وی باعث گردید تا دامنه زبان فارسی نه تنها به سیستان و هرات و پوشنج و زرنج برسد بلکه بلخ و بدخشان و سغدیان و بخارا و سمرقند و جوزجانیان و آذربایجان و عراق و قم را نیز شامل گردد. سامانیان نیز کار صفاریان را ادامه دادند، و زبان فارسی در زمان آنان شکوه و فرّ بزرگی داشت. این تلاش‌ها باعث ظهور دولت قدرتمند سیاسی آل‌بویه گردید که داستان سیطره آنان حتی بر دربار بغداد در تاریخ خواندنی است.

سرشناس‌ترین شاعران شعوبیه

آنچه روشن است و براساس اسناد تاریخی به جای مانده از سده‌های نخستین روزگار اسلامی نخستین کسی که بدین کار دست یازید و میهن‌پرستی خویش را با صدایی رسا در اشعار خویش فریاد زد اسماعیل بن یسار نسایی (درگذشته به سال ۱۱۰ هجری) بود که او را رهبر نهضت ادبی شعوبیه در دوران فرمانروایی امویان لقب داده‌اند. (21) اسماعیل بن یسار انتساب خود را به ایرانیان در نهایت صراحت و مباحثات اظهار می‌کرد و در این راه رنجهایی فراوانی برد. داستان‌های بسیاری از بی‌پروایی و گستاخانه سخن‌گفتنش نقل گشته است، از جمله در تواریخ آمده است که وی به روزگار

حکومت هشام بن عبدالملک اموی به نزد وی رفته شعری خواند که در آن از عظمت و بزرگی نژاد و تبار ایرانی سخن بسیار رفته بود و گفته بود: کیست به مانند خسرو و شاپور و هرمزان در خور فخر و تعظیم باشد؟ و هشام نیز در پاسخ درحالیکه بسیار آشفته و خشمگین شده بود دستور تازیانه زدن او را صادر نمود. (22) او در این شعر می‌گوید:

أصلي كريمٌ و مجدي لا يُفاسُ به و لي لسانٌ كحدِّ السيفِ مسمومٌ (23)

(نژاد من نیک است و نمی‌توان افتخارات گذشته قوم من را با افتخارات دیگران مقایسه کرد؛ چون افتخارات قوم من از همه عظیم‌تر است، و زبانی دارم مانند لبه تیغ برنده و زهر آگین است)، و در پایان شعر می‌سراید:

هناك إن تسألني تُنبئني بأن لنا جرثومةٌ قهرت عزَّ الجرائم (24)

(اگر از گذشته و نژاد ما بپرسی، به تو خبر داده می‌شود که تخمه ما بر تمام تخمه‌های ملل فایق آمده است)

هشام بن عبد الملک که گوشه‌هایش به شنیدن مدایح و مدیحه‌سرایی خوگرفته بود، از شنیدن این همه فخر خشمگین شد و دستور داد تا اسماعیل را به آب افکنند چنانکه نزدیک بود خفه بشود. سپس دستور داد او را از آب بیرون بیاورند و به حجاز تبعید کنند. (25) در یک قصیده دیگر اسماعیل چنین می‌گوید:

فاتركي الفخر يا أمأمُ علينا و اتركي الجور و انطقي بالصواب
و اسألني إن جهلت عنا و عنكم كيف كُتبا في سالف الأحقاب
إذ نربي بناتنا و تدسو نَ بناتكم في التراب (26)

(ای امام «نام زنی» فخر فروشی خود را به رخ ما نکشید، جور و ستم را رها کن و سخنان راست بگو و اگر گذشته ما و شما را نمی‌دانید از کسانی که می‌دانند بپرسید، آنگاه پی خواهید برد که ما چه گذشته درخشانی داشتیم. ما دختران خود را به ناز و نعمت می‌پرورده‌ایم، در حالی که شما دختران خود را از روی حماقت و جهل زنده بگور می‌کرده‌اید).

آن صدای آهسته اسماعیل بن یسار که در عصر اموی شنیده شد و صاحب آن دچار شکنجه و تبعید گشت، در دوره عباسیان به یک نعره سخت و آواز بلند با نهایت آز ادگی مبدل گردید، بشار بن برد از دیگر نامداران شعوبی که اشعار بسیاری را در مدح عجم و هجو عرب سرود، و سلسله‌جنبان این نهضت در زمان عباسیان به شمار می‌رود، او یکی از بزرگترین و متعصبترین شاعران ایران در این دوره است، اصل وی از شاهزادگان طخارستان و از خاندان‌های اشرافی ایران قدیم بود. این شاعر که در سال (167 هـ.) وفات یافت، در تعصب برای قومیت خود تا جایی رسیده بود که اعراب را بی‌محبا به باد ناسزا و دشنام می‌گرفت و لحظه‌ای از تحقیر آنان فرو نمی‌گذاشت. (27) بر طبق روایات این شاعر مخضرم دوازده هزار قصیده عربی سروده که اکثر این قصاید در مدح ایرانیان و تفضیل آنان بر عرب و در مذمت تازیان بوده است. ولی اغلب این قصاید به سبب دشمنی عباسیان با او از بین رفته است. او در قصیده‌ای خراسان را مایه فخر و مباحات قرار داده چنین می‌گوید:

و دعائي معشرٌ كلُّهمُ حمقٌ دام لهمُ ذاك الحمقُ
ليس من جرمٍ ولكن غاظهم شرفي العارضُ قد سدَّ الأفقُ
من خراسان و بيتي في الذرى ولدى المسعاة فرعي قد سبقُ (28)

(گروهی مرا ناسزا گفته‌اند، همه احمق هستند، حماقت آنان همیشه برقرار باد. من گناهی ندارم که مستوجب دشنام باشم ولی آنان از این خشمگینند که شرف من آفاق را گرفته‌است. من از خراسانم، برای این خاندان من بسی بلند است و من هم که فرع آن اصل ارجمندم و به‌واسطه سعی خود سرافرازی یافته‌ام).

او در یک قصیده‌ای دیگر سخت اعراب را تحقیر می‌کند و نیاکان خود را ستوده می‌گوید :

مفامك بيننا دَسُّ علينا فليتك غائبٌ في حرِّ نار

و فخرک بین یربوع و صبَّ علی میثی من الحدِّ الکبار (29)

(وجود تو در میان ما وسایل نجاست و پلیدی ما را فراهم می‌کند. ای‌کاش در درون آتش غایب شوی. تو بر من فخر می‌کنی درحالی‌که میان «موش‌های دوپا» و «سوسمارها» به سر می‌بری. فخرفروشی تو به رخ من کاری‌است زشت و بسیار زننده است).

بشّار به جایی رسید که آتش را بر خاک؛ یعنی قبله مسلمانان، ترجیح داد و گفت :

الأرضُ مظلمةٌ و النارُ مشرقةٌ و النارُ معبودةٌ مدّ كانت النارُ (30)

(خاک تار و تاریک است درحالی‌که آتش روشن و فروزان. همانا که آتش از آغاز آفرینش مورد پرستش واقع شد). همچنین ابلیس را به خاطر آتشی بودن بر آدم خاکی برتری نهاد و گفت :

إبليس خيراً من أبيك آدم فتنبهوا يا معشر الفجار

إبليس من نار و آدم طينة و الأرض لا تسمو سمو النار (31)

(ابلیس بهتر از پدرتان آدم است، ای گروه کافران آگاه شوید. ابلیس از آتش و آدم از گل است، و خاک نمی‌تواند با آتش برابری کند).

شاعران دیگر راه بشّار را ادامه داده شعرهای زیادی در تحقیر شأن عرب و تقاخر به نسب و عزّت ایرانیان سروده‌اند. مخلص موصلی در تحقیر عرب چنین می‌گوید :

أنت عندي عربي ليس في ذاك كلام

عربي عربي عربي و السلام

شعرُ أجدانك قيصو مٌ و شيخٌ و ثمام (32)

(تو از دیدگاه من یک عرب هستی، و در این‌که تو عربی شکی نیست، موهای مژگان تو همچون مشک چوپان و درمنه «گیاهان بیابانی» است).

دیک الجن نیز شاعری دیگر از شعرای متعصب شعوبیه قرن سوم هجری و از شاعران شیعه است، مسلک او در مفاخره دنباله مسلک بشّار بن برد بود. او پیشرو شعرای شعوبیه قرن سوم به شمار می‌رود. نام او عبدالسلام است و در سال 235 هـ. وفات یافت (33). متوگلی اصفهانی نیز از شعرای شعوبیه قرن سوم است. او از ندمای متوگل عباسی بود و از تندترین شعرای شعوبیه محسوب می‌شود. او در یک قصیده از زبان یعقوب بن لیث به خلیفه بغداد، به برتری ایرانیان نسبت به نژاد عرب اشاره می‌کند و در آخر این قصیده به عرب چنین می‌گوید :

فعودوا إلى أرضكم في الحجاز لأكل الضباب و رعي الغنم

فانی سأعلو سریر الملوك بحدّ الحسام و حرف القلم (34)

(ای اعراب به سرزمین خود در حجاز برگردید و آنجا به خوردن سوسمار و چراندن گوسفندان خود بپردازید. اما من با قدرت شمشیر و کسب دانش بالایی تخت شاهان خواهم نشست).

از شاعران معروف دیگر شعوبیه می‌توان به ابو نواس حسن بن هانی اشاره کرد، وی از نزدیکان هارون الرشید و امین و مأمون عباسی بود و داستان‌های زیادی با این خلفا از او نقل شده‌است. داستان زندگی او از کتاب (الأغانی) ابو الفرج اصفهانی افتاده، ولی تألیف مستقلی دربارهٔ ابو نواس را که نوشتهٔ ابن منظور است به عنوان ملحق اغانی ضمیمه و چاپ کرده‌اند. این شاعر به مجد و شکوه حکومت ساسانی افتخار می‌کرد و با برمکیان رابطهٔ نزدیک داشت. همچنین ابو العتاهیه که از موالیان ایرانی و به عنزه بن اسد بن ربیع منتسب بود. وی از انتساب به عرب‌ها دوری و از ایرانیان حمایت می‌کرد و به ایرانی بودن فخر و میاهات داشت، و از ایرانیانی که خود را منتسب به عرب‌ها می‌کردند انتقاد می‌کرد. همچنین (ایان لاحقی) که از شاعران قرن دوم هجری و ایرانی نژاد و از حامیان برمکیان بود و اولین کسی است که به دستور برمکیان کلیله و دمنه را به شعر درآورد. وی بسیاری از کتابهای ایرانی مثل (سیره اردشیر)، (سیره انوشیروان) و غیره را از پارسی به شعر عربی برگردانده‌است. (35) مهیار دیلمی نیز از شاعران سرشناس شعوبیه است، وی در قرن چهارم و پنجم می‌زیست. در ابتدا زرتشتی بود و بعد به دست سید رضی مسلمان شد. او اندیشه‌های برتری‌جویی ایرانی داشت و به آن افتخار می‌کرد. در یکی از اشعار خود می‌گوید:

و أبی کسری علی ایوانه این فی الناس أب مثل أبی
قد قبست المجد من خیر أب و قبست الدین من خیر نبی
و ضمنت المجد من أطرافه سؤدد الفرس و دین العرب (36)

(پدر من کسری است، کجا در میان مردمان پدری مانند پدرم باشد؟ بزرگواری را از بهترین جد گرفته‌ام، و دین را از بهترین پیغمبر به بزرگواری از همه جهت نایل شدم هم سیادت فرس هم دین عرب را دارم).

نویسندگان پرآوازه شعوبیه

شعوبیان در عصر عباسی با کمک وزیران ایرانی چون آل برمک و فرزندان سهل خراسانی به فعالیت‌ها و جنبش‌های سیاسی و ادبی پرداختند. گذشته از شاعران شعوبی، مؤلفان و نویسندگان مشهور ایرانی، در فضیلت عجم به تدوین و تألیف کتابها و رساله‌ها سرگرم شدند.

از جمله مشاهیر مؤلفان شعوبی، ابو عبیده معمر بن منتهی، دانشمند و محدث و فقیه بزرگ بغداد و رقیب اصمعی در عصر هارون الرشید بود که کتابها در مذمت اعراب نگاشت. وی از موالی ایرانی-نژاد بود و در بصره به دنیا آمد، و از معتقدان سرسخت اندیشهٔ شعوبی بود. ادوارد براون به نقل از قول یکی از مستشرقان آلمانی به نام (گلذیه‌ر) دربارهٔ او می‌گوید: "این شخص اعلم علمای زبان‌شناسی و فقه اللغه به شمار می‌رفت و از مشاهیر شعوبیه بود... این شخص نشان داده شعر عرب و علم معانی و بیان تا چه حد به تقلید از فارسی است و معلوم کرده کدام داستان عربی از منابع فارسی گرفته شده و فس علیهذا..." (37)

ابو عبیده در اثر مطالعه تاریخ و اطلاع از اخبار اقوام، ایرانیان را برتر از عرب پنداشت. وی نقش مهمی در تدوین جهان‌بینی شعوبیه داشت. از مؤلفات وی: (فضائل الفرس)، (أخبار الفرس)،

(لصوص العرب)، (أدعياء العرب) و (الموالى). ابن النديم مؤلفات او را یکصد و چهار کتاب نوشته است. (38)

ابن مقفع (أبو محمد عبدالله) که نام اصلی او روزبه فرزند دانویه و از مردم گور فارس بود، یکی دیگر از نویسندگان مشهور شعوبیه است. در ابتدا زرتشتی بود و بعد به دست عیسی بن علی بن عبدالله عموی منصور خلیفه عباسی اسلام آورد. (39) ابن الندیم می‌گوید که وی در غایت فصاحت و بلاغت بود و شاعر ماهری به شمار می‌رفت. (40) وی چندین کتاب از پهلوی به عربی ترجمه کرد از جمله: آیین نامه، خدای نامه، مزدک، التاج (در سیرت انوشیروان)، کلیله و دمنه، ادب الکبیر و ادب الصغیر و غیره. وی شخصیت علمی و اخلاقی بزرگی بود. ابن مقفع در زمان بنی عباس فقط ده سال زندگی کرد و اکثر عمر خود را در زمان بنی امیه گذراند. در آن زمان به فشار عرب‌ها نسبت به موالی و ایرانیان واقف شده و خود شریک رنج آنان بود. علاقه او به ایران و فرهنگ ایرانی محل تردید نیست و به همین علت هم کشته شد.

هیثم بن عدی نیز از بزرگان شعوبیه بود. و کتابهایی از قبیل (مثالب الصغیر و مثالب الکبیر)، (أسماء بغایا قریش فی الجاهلیه)، (أسماء من ولدن)، (کتاب من تزوج من الموالی فی العرب) و غیره را نوشت. وی معاصر منصور و هارون الرشید بود. سهل بن هارون نیز از دانشمندان بزرگ شعوبی و معاصر هارون و مأمون بود. وی متولی (بیت الحکمه) بود که کتابخانه‌ای عمومی محسوب می‌شد. و دانشمندان ایرانی مثل علان شعوبی، محمد بن موسی خوارزمی منجم معروف، یحیی بن ابی منصور موصلی و فضل بن نوبخت به آنجا می‌رفتند. بیت الحکمه در دست ایرانیان بود و چهار میلیون کتاب داشت. (41) سهل شعوبی متعصب و طرفدار ایران و ایرانی و ضد عرب بود، و از افراد مؤثر این نهضت است. (42)

ضد شعوبیه

در مقابل، کسانی از میان عرب و فرس پیدا شدند که با اندیشه‌های شعوبی مخالف بودند، و راهی را که شعوبیه در پیش گرفت اشتباه و ناراست می‌دیدند، از این میان می‌توان به چهره برجسته ادبیات عربی اشاره کرد یعنی (جاحظ). وی در کتاب (البیان و التبیان) خود عقاید شعوبیه را رد می‌کند و در کتاب (الحيوان) ایشان را به کفر و زندقه متهم می‌سازد. ولی در بعضی دیگر از آثار خود از اندیشه مساوات بین انسان‌ها پشتیبانی می‌کند. (43)

ابن قتیبه دینوری نیز ایرانی بود و در مرو یا کوفه ساکن بود. (44) از جمله مؤلفات او (کتاب التوسیه بین العرب و العجم)، (تفضیل العرب)، (ادب الکاتب) و غیره بود. وی در کتاب‌های خود از جمله در کتاب (تفضیل العرب) اگرچه سعی کرده دلایل شعوبیه را رد کند ولی به نظر می‌رسد منظور او رد نظر افراطی‌گرایان شعوبیه و کسانی بوده که عرب را تحقیر کرده و عجم را بر ملل عالم برتری می‌داده‌اند. به گفته ابن عبد ربه: "ابن قتیبه سرانجام اظهار عقیده کرد که بهترین و معتدل‌ترین نظرها این است که کلیه ابنای بشر از خاک آفریده شده و به خاک برمی‌گردند و کسی بر دیگری برتری ندارد". (45)

همچنین می‌توان از جارا... زمخشری (467_538) به عنوان یکی از مخالفان شعوبیه نام برد. وی از مفسران و دانشمندان معروف جهان اسلام است، و از بزرگان معتزله بود. به گفته احمد امین جارا... زمخشری از عقاید شعوبیه تبری جست (46) این امر گذشته از اینکه افکار و اندیشه‌های این دانشمند نسبت به شعوبیه را ابراز می‌کند، نشان دهنده این است که فعالیت شعوبیه در قرن پنجم و ششم هجری نیز وجود داشته است.

معظم کتاب‌های شعوبیان بر اثر تعصب عرب و اینکه آثار و تألیفات شعوبیه را آثار کفر و الحاد معرفی می‌کردند، تمام آن آثار از میان رفت و نابود شد. آنچه امروز از عقاید شعوبیه و افکار و سخنان آن فرقه نقل می‌شود، مختصری است که جسته و گریخته، در بعضی از کتب متقدمین چون کتاب «البيان والتبيين» جاحظ بصری و «العقد الفريد» ابن عبد ربه قرطبی و کتاب «العرب» ابن قتیبه دینوری و کتاب «الأغاني» أبو الفرج أصفهانی و کتاب «الفهرست» ابن الندیم و «مروج الذهب» مسعودی و «خطط» مقریزی و غیره دیده می‌شود. (47)

پایداری زبان و فرهنگ ایرانی، ظهور حماسه‌ها و نقش شاهنامه

ناگفته پیداست که افکار حماسی در میان ایرانیان عهد اسلامی حتی نزد کسانی که با اعراب آمیزش داشتند، زنده ماند. به طور کلی می‌توان گفت که در قرن سوم هجری شعرای شعوبی بسیار شدند و این دلیل بزرگی است بر آنکه نفوذ و تسلط عرب رفته رفته رو به ضعف می‌نهاد و هیجان و حس وطن‌دوستی ایرانیان فزونی می‌یافت تا اینکه در قرن چهارم به اوج خود رسید و به نظم حماسه‌های ملی ایران که یکی از شاهکارهای بزرگ حماسه‌های جهان به شمار می‌رود، انجامید. (48)

توین بی (T. bee) فیلسوف تاریخ معاصر غربی می‌گوید: "فرهنگ و تمدنی که برای سؤالات جدید (شرایط فرهنگی - اجتماعی) پاسخ‌های مناسب و جدید دارد ماندگار است. اما تمدن و فرهنگی که در برابر سؤالات جدید، پاسخ‌های کهنه و نامناسب را تکرار نماید محکوم به شکست است. فرهنگ و تمدن ایرانی در آن روزگار دو پاسخ مناسب را ارائه نمود، از یک طرف فرهنگ و تمدن اصیل اسلامی را اخذ نموده و از آن به عنوان یکی از ارکان مهم هویت ملی خود تغذیه نمود و از طرف دیگر فرهنگ و آداب و رسوم عربی را در خود هضم نموده و اعراب را به نوعی مدیون فرهنگ ایرانی نمود. بدین وسیله این تمدن با دو پاسخ مناسب در برابر وضعیت فرهنگی - اجتماعی جدید هویت ایرانی - اسلامی خود را سامان داد". (49)

اهالی سایر بلاد مفتوحة اسلام مانند بین النهرین و شام و فلسطین و مصر و شمال آفریقا در مقابل توسعه انتشار زبان عربی زبان خود را تدریجاً بکلی از دست دادند. با آنکه بعضی از آن زبانها مثل آرامی و قبطی دارای سابقه چند هزار ساله بودند و حتی رومی‌ها هم درین سرزمین‌ها بعد از چند قرن بزبان همین فاتحین گفت و شنود و نوشت و خواند می‌کردند. در صورتیکه ایران حتی بعد از آنکه بکلی تبدیل به یک مملکت اسلامی گشت باز زبان مخصوص خود را حفظ کرد و با ظهور گویندگان بزرگی مانند رودکی و فردوسی آنرا بصورت درخشان و باشکوهی در آوردند. (50) ایران با دیگر مغلوبان متمایز بود، آنان مغلوب مهاجمین عرب شدند و دیگر سر بلند نکردند اما ایرانیانی که همواره در جنب و جوش بودند دوباره سر برداشتند و استقلال و موجودیت گذشته خود را بازیافتند. (51)

ایرانیان نهایت سعی و کوشش خود را به کار می‌بردند تا فرهنگ خویش محفوظ باقی بماند و در نگهداشتن هویت ملی آنان نقش اساسی باز نماید. روایات قدیم ایران در ایالات شرقی؛ یعنی خراسان و سیستان و ماوراء النهر بیشتر از ایالات دیگر محفوظ مانده بود، زیرا در مشرق ایران و خوارزم و ماوراء النهر مردم به علت دوری از مراکز خلافت و قدرت اعراب بیش از نقاط دیگر به حفظ و نگهداری آداب و رسوم و زبان ملی خود توفیق یافتند. و ایرانیان این نواحی برخلاف ایرانیان مغرب با تمام خصایص و صفات ایرانی خود باقی ماندند و در حفظ علایق نیاکان خود و یادگارهای آنان سرسختانه می‌کوشیدند و دلیل آنان در نگارش کتب تاریخ ایران قدیم همین دلبستگی بوده است. البته این امر بیشتر به همت بزرگان و اشراف آن نواحی صورت می‌گرفت، چون آنان خود را از اعقاب شاهان و بزرگان ایران می‌دانستند و در احیای نام و نشان آنان تلاش می‌نمودند. (52) همچنین طبقه دهقانان در ایالات شرقی همواره از طبقه‌های دیگر ممتاز و صاحب نفوذ و قدرت بودند. موبدان و هیربدان

زرتشتی و زرتشتیان این اقالیم آزادانه زندگی می‌کردند و با حکام و سپهسالاران ارتباط داشتند. و در نزد آنان از نفوذ گسترده‌ای برخوردار بودند. (53)

ایرانیان از همان قرن اول هجری سعی و تلاش داشتند که در کنار هویت اسلامی خود، هویت ملیشان را نیز حفظ نمایند. برای این منظور راه‌های مختلفی در پیش گرفتند. اولاً برخی از مکتوبات و آثار به جا مانده از پهلوی را به زبان عربی ترجمه نمودند مثال برجسته آن فعالیت‌های ابن مقفع است. بسیاری از علمای مذهبی زردشتیان در این ایام حتی قرن‌های دوم و سوم به تألیف و تدوین کتب دینی و تلخیص و تفسیر اوستا و امثال این اعمال مشغول بودند و برخی از مهمترین رساله‌ها و کتب پهلوی که اکنون در دست است از این روزگار باقی مانده است. (54) تلاش ایرانیان در ترجمه کتب فارسی به عربی و تألیف کتب تاریخی گوناگون در تبیین عظمت ایران، همه نشانی از دل‌بستگی شدید آنان به افتخارات ملی خود، این دل‌بستگی و علاقه شدید به نگارش شاهنامه‌های متعدد و آنگاه به نظم روایات و داستانهای ملی به شعر فارسی منجر شد. دقیقی به نظم شاهنامه پرداخت و با مرگ زودرس او فردوسی این کار خطیر را به عهده گرفت و به اتمام رسانید. در ضمن داستان‌هایی را که حکیم طوس به علت عدم فراغت و ضیق وقت به نظم نکشیده بود، شعرای دیگر به رشته نظم درآوردند، و تا اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم قسمت بزرگی از روایات کهن ایرانی به نظم درآمد و کاری که قبل از تاریخ آغاز شده بود تقریباً در آغاز قرن ششم هجری به پایان رسید. در حقیقت شاهنامه‌هایی چون شاهنامه ابو المؤید بلخی، شاهنامه ابو علی محمد بن احمد بلخی، شاهنامه ابو منصور عبد الرزاق و گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی یادگار همین دوران بازگشت به خویشتن است.

برای ما محقق می‌شود که ظهور حماسه‌های بزرگ ملی ایران در قرن چهارم و پنجم معلول علل مختلفی بود که جنبش شعوبیه یکی از آن علل به شمار می‌رود، نیز ثابت شد که مهمترین ادوار تاریخ ایران برای نظم داستان‌های حماسی قرن چهارم و پنجم و چند سال اول قرن ششم هجری بود. اما از قرن ششم به بعد، به عللی، نظم داستان‌های ملی به سستی گرایید و جای حماسه‌های ملی، حماسه‌های تاریخی و دینی گرفت. (55) علت این تحول مهم در این نکته نهفته است که ایران‌گرایی شعوبیه از يك سو و ناسیونالیسم عرب از سوی دیگر، دو نیروی کم و بیش هم وزن بودند که ستون پشتیبان نخستین، تاریخ و فرهنگ ایران و تکیه‌گاه دوم، اسلام بود. اگر چه با سستی گرفتن دستگاه خلافت بغداد و برآمدن سلسله‌های ایرانی و به ویژه سامانیان، پایداری فرهنگی ایرانی موقف به نشان دادن نهال زبان فارسی شد و دیری نگذشت که این نهال پایداری با پیدایش شاهنامه به درختی کهنسال تبدیل شد، ولی از سوی دیگر این پیروزی بزرگ فرهنگی سبب شد که میدان فعالیت شعوبیه کما بیش از قلمرو زبان عربی بیرون آید و در چارچوب زبان فارسی محدود بماند و در نتیجه دوره درگیری دو فرهنگ تبدیل به همزیستی و آمیزش شود. (56)

باری، دسته‌ای از شعرای فارسی‌زبان طرفدار تسویه و برابری بودند و عجم و عرب را به یک چشم می‌دیدند و هیچ ملتی را ذاتاً بر ملتی دیگر ترجیح نمی‌دادند. گویندگانی که دارای حکمت و عرفانند، در این دسته جا می‌گیرند. دسته دیگر که ابو القاسم فردوسی سرآمد آن است، ضمن اعتقاد به مبادی دین اسلام نژاد ایرانی را بر عرب فضیلت می‌نهادند و با تعصب فراوان از افتخارات گذشته خود یاد می‌کردند و عرب را قومی بیابانی و عاری از تمدن و فرهنگ ملی می‌خواندند. برخی دیگر به تمام معنی شعوبی بوده و با عرب و هر چه منتسب به عرب بود مخالفت داشتند و با کمال صراحت، دم از جام می و کیش مغان می‌زدند، که دقیقی طوسی از این دسته است. (57)

فردوسی نقش بسیار مهمی در این نهضت ادبی و فرهنگی داشت که نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت و حق مطلب را ادا نکرد. وی گوینده مقتدر و توانایی است که توانست غرور ملی را از نو در ایران بیدار کند و توجه آنان را نسبت به مفاخر گذشته و تمدن و فرهنگ باستانی جلب کند. او در

ذکر مفاخر ملی کاملاً نظر شعوبی داشت. تهمت رافضی بودن فردوسی ناشی از شعوبی بودن اوست. (58)

فردوسی يك شاعر معمولي مانند هزاران شاعري که به زبان فارسي ديوان‌ها ترتیب داده‌اند نیست بلکه او حکیم، متفکر، رهبر فکري و از همه مهم‌تر دردمند ملت خویش است. او وقتی به فکر سرودن حماسه‌ي ملت خویش افتاد که ایران از يك سو در برابر تاخت و تاز نظامي و سياسي و فرهنگي ترکان بود و از سوي ديگر خلافت متعصب عباسي در بغداد بود که با تعصب قومي عربي خود بر آن بود که فرهنگ و آداب و رسوم اقوام تابعه را به نابودي بکشاند و از دگر سو، اقوام تازه‌نفسی از آن سوي سبوح سر برآورده بودند و خاندان‌هاي ايراني را که حامي فرهنگ ملي ايران بودند يك به يك از میان بر مي‌داشتند. در آن روزهاي سخت که دوران خواري و سرافکندي ملت ايران بود اين حکيم تصميم گرفت که طبع تواناي خویش را در خدمت احياي مفاخر ايران بگذارد تا با سرودن داستان‌هاي ملي و تاريخ باستانی عظمت و غرور افتخارات فراموش شده‌ي روزگار سرافرازي ايرانيان را زنده گرداند. وی سعی کرد که روح آزادي و عشق به ايران و خشم و بيزاري از دشمنان را در دل‌هاي مردم آزاده ايران زنده کند و الحق که در اين کار بزرگ موفق و سر بلند ببيرون آمد. (59)

البته در آن زمان کسان ديگري هم بودند که سعی در حفظ فرهنگ ايران زمين داشتند. مثلاً کساني با فلسفه و کلام سعی در سست جلوه دادن خلافت عباسي برآمدند يا شاعراني مثل کساني مروي که شيعه‌ي دوازده‌امامي بود با قصايد خود به نکوهش بيدادگري، آتش خشم ايرانيان را دامن مي‌زد و يا ناصر خسرو که شعر خود را وقف پيکار با بي‌عدالتي کرد و همه‌ي عمر را به آوارگي به سر رساند. اما کار بزرگ فردوسی ویژگی خاصی داشت و آن اینکه در دل همه ايرانيان می‌نشست و به طور یکسان در دل آنان نفوذ می‌کرد. (60)

فردوسی مانند ايرانيان باستان، آتش را تقدیس می‌کند و آنرا فروغ ایزدی می‌خواند و همه جا خاک را نژد و پست معرفی می‌کند:

زمین را بلندی نبد جایگاه یکی مرکزی تیره بود و سپاه

ستاره به سر بر شگفتی نمود به خاک اندرون روشنایی فرود (61)

فردوسی چون شعوبیان متعصب، هر جا که به رسوم و زندگانی عرب می‌رسد، در ذکر مثالب این قوم کوتاهی نمی‌کند، و از زبان رستم فرخزاد، سپهسالار ایران، به سعد بن وقاص می‌گوید:

به نزد که جویی همی دستگاه برهنه سپهد برهنه سپاه

به نانی تو سیری و هم گرسنه نه پیل و نه تخت و نه بار و بنه (62)

گاه نیز از زبان یزدگرد به مرزبانان طوس، اعراب را به این لحن شدید توصیف می‌کند:

همانا که آمد شما را خبر که ما را ز اختر چه آمد به سر

ازین مارخوار اهرمن چهرگان ز دانایی و شرم بی‌بهرگان

نه گنج و نه نام و نه تخت و نژاد همی‌داد خواهند گیتی به باد

چنین است پرگار چرخ بلند که آید بر این پادشاهی گزند

از این زاغساران بی‌آب و رنگ نه هوش و نه دانش نه نام و نه ننگ

بدین تخت شاهی نهادست روی شکم گرسنه، مرد دیهیم جوی (63)

فردوسی با توجه به وضع جامعه آن دوران و تیرمروزی و پراکنده‌اندیشی مردم زمانش تصویر جامعی از آن روزگار را در شخصیت‌های داستان‌هایش به تصویر کشاند و همه آن‌ها نمود بارزی از آئینه احوال عصر فردوسی و همچنین اندیشه و دید و نگرش خود فردوسی است. مثلاً تصویری که وی از روزگار اهریمنی ضحاک تازی می‌کشد نشان‌دهنده همان سال‌های چیرگی عمال خلافت است. زیرا سلطه خلافت عربی عباسی و ظلم و ستم‌های آنان، مردم را به ستوه آورده بود. هر چند فردوسی هیچ‌وقت به صراحت از خلفای عباسی نام نبرده بود. (64)

شاهنامه فردوسی تجلی روح ملی ایران است، تنها افسانه و تاریخ خشک و یا قصه نیست. شاهنامه سرگذشت ملتی است در طول قرون و نمودار فرهنگ و اندیشه و آرمان‌های آنان است. شاهنامه خود اوج کوششی فرهنگی در راه جنبش شعوبیه یا ملی‌گرایی ایرانی است. این کوشش همراه با زبان و تاریخ که دو ستون اصلی هویت ایرانی‌اند، راه را برای احیای این فرهنگ هموار کرده- است (65). فردوسی در زمینه زنده کردن زبان چنین می‌گوید :

بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی (66)
و درباره زنده نمودن هویت می‌سراید :
به تاریخ شاهان نیاز آمدم به پیش اختر دیرساز آمدم
کهن گشته این نامه باستان ز گفتار و کردار آن راستان
همی نوکنم نامه‌ای زین سخن ز گفتار بیدار مرد کهن
همی نوکنم نامه‌ای زین نشان کجا یادگار است زین سرکشان
بمردند از روزگار دراز به گفتار من زنده گشتند باز (67)

پیامدهای شعوبیه

هنوز قرن اول پایان نیافته بود که انبوهی از موالی در زمینه‌های گوناگون سر برکشیدند و در صف پیشتازان جامعه اسلامی قرار گرفتند. این فرزندگان ایرانی‌نژاد، غالباً با پشتکاری به فرهنگ اسلام خدمت کردند، با این همه، فرهنگ پرشکوه گذشته از یک سو و فشارهای سیاسی و اجتماعی فراوان و گاه نیز احساس حقارتی که از شکست ایرانیان در دلها مانده بود از سویی دیگر، عواطف برتری‌جویی را در موالی می‌انگیخت و منجر به ظهور گروهی شد که بعدها به نام (شعوبیه) معروف گردید. شعوبیه تأثیرات سیاسی و ادبی زیادی بر جامعه عربی گذاشت، اما در آغاز ظهور آن نباید دنبال این تأثیرات رفت، فخر فروشی‌های اسماعیل بن یسار و ترجیح دادن آتش بر زمین در شعر بشار که پیشتر ذکر آن آمده است، و تعدادی شعر دیگر از این قبیل هیچگاه به تشکیل حزب و گروهی سیاسی و یا حتی ادبی نیانجامید و اثر آن در ادب عرب اندک بود. و بیهوده است اگر بخواهیم در آثار شاعران عربی‌نژاد این دوره به جستجوی سبک و روح ایرانی بگردیم. (68)

در آغاز قرن دوم هجری ادبیات عرب، چه شعر و چه نثر، به گونه‌ای تا حدودی ناگهانی از قالب کهن بیرون آمده است. این دگرگونی ابتدا در نثر و بر دست دو ایرانی یعنی عبد الحمید کاتب و ابن المقفع صورت گرفته است. از عبد الحمید کاتب دو اثر بیشتر نامده است، اما از همین مقدار کم پیداست که وی منبع الهامی جز فرهنگ باستانی ایرانی نداشته است. (69) آنچه او در این آثار عرضه می‌کند، از آیین‌های ملک‌داری و دیوان‌سالاری گرفته تا اندرزهای اخلاق عملی، همه را باید در کتابهای آیین‌نامه و خدای‌نامه و تاج‌نامه جستجو کرد. ابو هلال عسکری می‌گوید که عبد الحمید ضرب المثل‌های فارسی را به عربی ترجمه می‌کرد. (70) کاری که عبد الحمید آغاز کرد، ابن المقفع با آثار متعدّد خود،

خواه ترجمه و خواه تالیف، به کمال رسانید و او را باید پایه‌گذار نثر نوین عربی دانست. از آنجا که همه آثار ابن المقفع ترجمه یا تالیف ترجمه گونه است، ناچار این سؤال مطرح می‌شود که آیا سبک نوشته‌های پهلوی در نثر عربی وی تأثیر گذاشته است؟ به نظر می‌رسد که این تأثیر گریزناپذیر است، ژرف-ساخت آثار او کاملاً پهلوی است. روانی و شفافیت عبارات او نیز نتیجه تأثر او از آن زبان است.

در سال 132 هـ.ق خلافت اموی فروریخت و خلافت عباسی برپا گشت. از اژن زمان، طبقه‌ای که بی‌گمان عمیق‌ترین تأثیر را در ادب و سیاست اسلامی داشت، پدید آمد، و آن طبقه دبیران است. و اینان بودند که از راه دبیری به وزیری رسیدند. نخستین وزیر، ابو سلمه ایرانی بود. سپس برمکیان و پس از آنان خاندان سهل به وزارت رسیدند. از آن پس در دربار خلفا و وزیران و اشراف همه چیز به آیین ایرانی درآمد: طبقات مختلف کارمندان به شیوه ساسانی هرکدام جامه‌ای خاص به تن کردند، پرده‌دار و دژخیم و دیگر مأموران پدید آمدند، دیوانها متعدد گردید مانند: دیوان سپاه، دربار، دارایی، رسایل، مهرداری و برید. (71) در دوره قرن دوم تا اوایل قرن پنجم هجری بیشتر آنچه با آداب شهریان و فرهیختگان مربوط است، در جامعه ایران وجود داشته و با نامهای فارسی خود به عربی انتقال یافته-است.

شاعرانی نوگرا چون بشار و ابو نواس در جامعه عربی پیدا شدند، بشار سخنان خود را متوجه جامعه مرفه و ضدّ عرب می‌کند که یا ایرانی هستند یا از عرب متأثر از فرهنگ ایرانی، و از فضای شعر عباسی او بوی فرهنگ ایرانی می‌آید. (72) ابو نواس نیز اینچنین است، ولی او هیچگاه شعری نسروده که بتوان آنرا عربی خالص با رنگ و بوی بادیه نامید. او با سنتهای عرب می‌سنجید، و از تکالیف شرع می‌گریزد، قید و بندهای اجتماعی را زیر پا می‌گذارد، هرزگی و بی‌حیایی می‌کند. به گمان ما دیوان هیچ شاعری به اندازه ابو نواس حاوی فرهنگ ایرانی نبود. کسی که به دیوان او مراجعه می‌کند با کمی از واژگان فارسی رو به رو می‌شود که بلافاصله متوجه فرهنگ ایرانی وی می‌شود.

ابن قتیبه که ایرانی‌نژاد بود علاوه بر اینکه سنتهای اسلامی را به ادیبان می‌آموخت، آداب ایرانی را در آثار خود نقل می‌کرد. (73) در قرن سوم هجری حضور ایرانیان در پست‌های بزرگ و دبیری دیوان‌های خلافت همچنان ادامه داشت و زبان فارسی نه تنها در ایران بلکه در پایتخت خلافت نیز متداول بود. جاحظ می‌گوید: "از لوازم پاسدار خوب آن است که به فارسی سخن گوید". (74) با این همه نباید فراموش کرد که تا قرن سوم هجری در سراسر مناطق فارسی‌زبان تنها ایزار بیان همان زبان عربی بود، و هزاران شاعر و نویسنده جز به زبان عربی نمی‌نوشتند، تا اینکه پس از سه قرن زبان فارسی باز به اوج ادبی خود رسید.

خاتمه

آمیزش ادب ایرانی با فرهنگ اسلامی از آغاز با دو مانع بزرگ روبه‌رو بود. یکی این‌که برخی از رشته‌های ادب، مانند موسیقی و شطرنج و نرد و نگارگری و حتی شعر، با اسلام سازگار نبود و در زمینه دین، برخی عقاید به کلی غیر اسلامی بود. دیگر این‌که حاملان فرهنگ ایران، یعنی شعوبیه، ظاهراً می‌خواستند در زیر سرپوش فعالیت فرهنگی، آیین مجوس را جانشین دین اسلام کنند، یا دست کم مسیر اسلام را با روند فرهنگ ایران همراه سازند و با بهر‌مگیری از مقام‌های سیاسی و اداری و علمی خود در دستگاه خلافت عباسی، شکست نظامی ایرانی را با پیروزی فرهنگی جبران کنند. (75)

بني امیه به همت ایرانیان سرنگون و همه سران آنها نابود شدند. خلافت به دست بنی عباس که رفتار مساعدرتری نسبت به ایرانیان داشتند افتاد، ولی کشمکش ظاهر و پنهان در جریان بود و در واکنش قدرت‌های محلی چون صقاریان و آل‌بویه نمود می‌کرد، سامانی‌ها سعی کردند استقلال کشور را از طریق احیای فرهنگ ایرانی پاییزی کنند. مهم‌ترین واقعه در این زمان سربر آوردن زبان فارسی

دری و نیرو گرفتن آن بود. سیل آثار به نظم و نثر جاری شد، و به همراه آن آیین‌های کهن ایران جان گرفت. در میان سیل آثار شاهنامه‌نویسی بود، که افتخارات گذشته را به صورت داستان یادآوری می‌کرد.

ایرانی می‌خواست باور داشته باشد که هنوز زنده است، تنها خاکستری بر روی این آتش گرفته. فردوسی آمد و با شاهنامه‌اش این خاکستر را کنار زد. گذشته از نفوذ ژرف شاهنامه در میان توده مردم ایران، در قلمرو زبان فارسی، دیگر هیچ شاهزاده، هیچ شاعر و مورخ و ادیب و نقاش و عارف و متفکری از مطالعه شاهنامه بی‌نیاز نیست و با آن که از آن پس فرمانروایی در ایران در دست ترکان بود که در ایمان اسلامی آن‌ها جای هیچ گمانی نبود، زبان فارسی و شاهنامه تا آن اندازه ریشه دوانده بود که ترکان خود دوستدار و پشتیبان زبان فارسی و فرهنگ ایرانی شدند. بنابراین، چنان که پیشتر یاد شد، پیروزی نهضت شعوبیه در درون ایران به دوره درگیری دو فرهنگ ایرانی و اسلامی پایان داد و زمینه برای همزیستی و آمیزش دو فرهنگ آماده شد. (76)

The Culture and Literary Dimensions of Shu'ubiyy

Aref Alzghoul and Nour Alqudah, *Dept. of Semitic and Oriental, Yarmouk University.*

Abstract

Identity is one important aspect of cultural sociology that is worth investigation. Iran is a nation that embraced Islam in the aftermath of the Islamic conquests. The conversion to Islam was not easy at all; the Iranians lost much of their identity, and suffered what in sociology would be called 'cultural strife'. This divide lasted for two centuries. As a consequence to the lengthy transition period that the Iranian experienced, national and religious movements came into being, calling for bringing the Persians back to their heritage and roots, with the aim of restoring their tradition and values. Of particular importance was al-shu'ubiyya, a moral and cultural movement aiming at reviving Persian literature and culture. This revival, in turn, gave rise to various poet celebrities and epics.

Keywords: Al-shu'ubiyya, Literary renaissance (nahdah), Persian culture, shu'ubiyy poets, Al-Shahnama.

قدم البحث للنشر في 2011/3/22 وقبل في 2011/5/15

الهوامش:

- 1_ ذبیح الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، 1353، ص.6.
- 2_ جلال الدین همایی، شعوبیه، به اهتمام منوچهر قدسی، انتشارات صائب، تهران، 1363، ص. 25.
- 3_ همان.
- 4_ ذبیح الله صفا، همان، ص.141
- 5_ <http://www.bidaran.net/spip.php?article162>
- 6_ علی اصغر خیرزاده، جدال نور و ظلمت، جلد اول، تهران، انتشارات آبان، چاپ دوم، 2536، ص.252.
- 7_ حسینعلی ممتحن، نهضت شعوبیه، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، 1354، ص.141
- 8_ حسینعلی ممتحن، همان، ص.194.
- 9_ برای آگاهی بیشتر ر.ک به: احمد امین، ضحی الإسلام، ترجمة عباس خلیلی، تهران، انتشارات اقبال، 1336.
- 10_ حسینعلی ممتحن، همان ص. 157.
- 11_ احمد امین، ضحی الإسلام، ترجمة عباس خلیلی، تهران، انتشارات اقبال، 1336، ج1، ص.51.
- 12_ غلامحسین صدیقی، جنبشهای دینی ایرانی، تهران، انتشارات پازنگ، 1372، ص. 70.
- 13_ محمد عبد الغنی حسن، أبو مسلم خراسانی، ترجمة شفيعی کدکنی، انتشارات امیر کبیر، 1354، ص.50.
- 14_ احمد امین، همان، ص. 74.
- 15_ ذبیح الله صفا، همان، ص. 142.
- 16_ همان، ص. 143.
- 17_ عبد الحسین زرینکوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیر کبیر، چاپ هشتم، 1379، ص.385.
- 18_ أبو الفضل نبئی، نهضت‌های سیاسی مذهبی در تاریخ ایران، مشهد، دانشگاه فردوسی، 1376، ص. 78.
- 19_ محمد دبیرسیاقی، پیشآهنگان شعر پارسی، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، 1351، ص. 9_10.
- 20_ ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ بیست و پنجم، ج1، 1385، ص. 54.
- 21_ حسینعلی ممتحن، همان، ص.225.
- 22_ عبد الحسین زرینکوب، دو قرن سکوت، تهران، سخن، 1378، ص.300.
- 23_ اسماعیل بن یسار النسائی، شعر اسماعیل بن یسار، جمعه و حقه الدكتور یوسف بگار، بیروت، دار الأندلس، 1984، ص.54.
- 24_ همان، ص. 55.
- 25_ حسین علی ممتحن، همان، ص.228.
- 26_ اسماعیل بن یسار النسائی، همان، ص. 29.
- 27_ ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، ص.60.
- 28_ بشار بن برد، دیوان بشار بن برد، قدم له و شرحه الدكتور صلاح الدین الهواری، بیروت، دار الهلال، 1998، ج4، ص. 117.
- 29_ همان، ج3، ص.313.
- 30_ همان، ج4، ص.71.
- 31_ همان، ج4، ص.83.
- 32_ احمد امین، همان، ص. 61.
- 33_ همان، ص. 147.

- 34_ همان، ص. 148.
- 35_ ابن الندیم(محمد بن الحق وراق البغدادی)، الفهرست، مصر، بی‌نا، 1348هـ. صص 118 و 163.
- 36_ یاقوت الحموی، معجم الأدياء، مصر، 1924، ج1، ص. 323.
- 37_ ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه بهرام مقدادی، تهران، انتشارات مروارید، 1375، ج1، ص. 389.
- 38_ ابن الندیم، همان، ص. 54.
- 39_ عمرو بن بحر الجاحظ، رسائل الجاحظ، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ط1، 1987، ص. 47.
- 40_ ابن الندیم، همان، ص. 118.
- 41_ جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، تهران، امیر کبیر، 1369، ج3، صص 310_318.
- 42_ یاقوت الحموی، همان، ج11، ص 364. همچنین: ابن الندیم، همان، ص. 120.
- 43_ حسینعلی ممتحن، همان، ص. 278.
- 44_ ابن الندیم، همان، ص. 77.
- 45_ ابن عبد ربّه الأندلسی، العقد الفرید، بیروت، دار إحياء التراث العربی، 1999، ج3، ص. 72.
- 46_ أحمد أمين، ضحی الإسلام، ج1، ص. 72.
- 47_ همان، ص. 7.
- 48_ ذبیح الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، ص. 147.
- 49_ پینتر برگر، توماس لوکمان، ساخت واقعیت اجتماعی، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، شرکت انتشاراتی علمی و فرهنگی، 1375، ص 60_61.
- 50_ عبد الحسین زرین‌کوب، از چیزهای دیگر، تهران، انتشارات سخن، 1379، ص. 163، 164.
- 51_ علی اصغر خبرزاده، ج1، ص. 260.
- 52_ ذبیح الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، ص. 153.
- 53_ همان، ص. 152.
- 54_ ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج1، ص. 18.
- 55_ ذبیح الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، ص. 154.
- 56_ <http://fann-e-bayan.blogfa.com/post-1905.aspx>
- 57_ حسینعلی ممتحن، همان، ص. 291.
- 58_ امین، سید حسن، مذهب فردوسی و ادیان در شاهنامه، زبان و ادبیات، فروردین 1385، شماره 27، ص. 25.
- 59_ aftabir.com/articles/view/art_culture/literature_verse/c5c1216628969_ferdosi_p1
- 60_ محمد امین ریاحی، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1372، ص. 17.
- 61_ أبو القاسم فردوسی، شاهنامه، تهران، انتشارات هرمس، 1382، ج1، ص. 3.
- 62_ همان، ج2، ص. 1866.
- 63_ همان، ج2، ص. 1874.
- 64_ محمد امین ریاحی، همان، ص. 12.
- 65_ محمد امین ریاحی، همان، ص. 60.
- 66_ أبو القاسم فردوسی، همان، ج1، ص. 745.

- 67_ همان، ج2، ص. 1892
- 68_ tebyan.net/newindex.aspx?pid=102834&ParentID=0&BookID=79146
- 69_ محمد كرد على، رسائل البلغاء، القاهرة، مطبوعات لجنة التأليف و الترجمة و النشر، 1954، ص. 172.
- 70_ العسكري، أبو هلال الحسن بن سهل، الصناعتين، تحقيق مفيد قمبجه، بيروت، دار الكتب العلميه، ط1، 1981، ص. 51.
- 71_ عمرو بن بحر الجاحظ، البيان و التبيين، تحقيق فوزى عطوى، بيروت، دار صعب، 1968، ج3، ص. 113.
- 72_ حنا فاخورى، تاريخ ادبيات زبان عربى، ترجمة عبد المحمد آيتى، تهران، توس، 1376، ص. 289.
- 73_ ابن النديم، همان، ص. 163.
- 74_ عيسى العاكوب، تأثير الحكم الفارسيه فى الأدب العربى فى العصر العباسى الأول، دمشق، 1989، ص. 180.
- 75_ <http://fann-e-bayan.blogfa.com/post-1905.aspx>
- 76_ pajoohe.com/25513/index.php?Page=definition&UID=16711

المراجع:

- 1_ ابن النديم(محمد بن الحق وراق البغدادي)، الفهرست، مصر، بي‌نا، 1348هـ..
- 2_ أحمد بن محمد الأندلسى (ابن عبد ربه)، العقد الفريد، بيروت، دار إحياء التراث العربى، 1999.
- 3_ أمين، أحمد، پرتو اسلام، ترجمة عباس خليلى، تهران، انتشارات اقبال، 1336.
- 4_ براون، ادوارد، تاريخ ادبيات ايران، ترجمة بهرام مقدادى، تهران، انتشارات مرواريد، 1375.
- 5_ برگر، پيتر، لوکمان، توماس، ساخت واقعييت اجتماعى، ترجمة فريبرز مجيدى، تهران، شرکت انتشاراتى علمى و فرهنگى، 1375.
- 6_ التخارستانى، بشار بن برد، ديوان بشار بن برد، قتم له و شرحه الدكتور صلاح الدين الهوارى، بيروت، دار الهلال، 1998.
- 7- الجاحظ، عمرو بن بحر، رسائل الجاحظ، بيروت، دار و مكتبه الهلال، 1987.
- 8_ _____، البيان و التبيين، تحقيق فوزى عطوى، بيروت، دار صعب، 1968.
- 9_ حسن، محمد عبد الغنى، أبو مسلم خراسانى، ترجمة شيعى كدكنى، انتشارات امير كبير، 1354.
- 10_ الحموى، ياقوت، معجم الأدباء، مصر، بي‌نا، 1924.
- 11_ خيرزاده، على اصغر، جدال نور و ظلمت، تهران، انتشارات آبان، چاپ دوم، 2536.
- 12_ دبیرسیاقى، محمد، پیشآهنگان شعر پارسی، تهران، شرکت انتشارات علمى فرهنگى، 1351.
- 13_ ريحى، محمد أمين، سرچشمه‌هاى فردوسى‌شناسى، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، 1372.
- 14_ زرین‌کوب، عبد الحسين، تاريخ ايران بعد از اسلام، تهران، امير كبير، چاپ هشتم، 1379.
- 15_ _____، از چيزهاى ديگر، تهران، انتشارات سخن، 1379.

- 16_ _____، *دو قرن سکوت*، تهران، سخن، 1378.
- 17_ زیدان، جرجی، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمة على جواهر كلام، تهران، امیر کبیر، 1369.
- 18_ صدیقی، غلامحسین، *جنبشهای دینی ایرانی*، تهران، انتشارات پازنگ، 1372.
- 19_ صفا، ذبیح الله، *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، 1353.
- 20_ _____، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ بیست و پنجم، ج1، 1385.
- 21_ العاکوب، عیسی، *تأثیر الحکم الفارسیه فی الأدب العربی فی العصر العباسی الأول*، دمشق، دار طلاس، 1989.
- 22_ العسکری، أبو هلال الحسن بن سهل، *الصناعین*، تحقیق مفید قمیحه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ط. 1، 1981.
- 23_ فاخوری، حنا، *تاریخ ادبیات زبان عربی*، ترجمة عبد المحمد آیتی، تهران، توس، 1376.
- 24_ فردوسی، أبو القاسم، *شاهنامه*، تهران، انتشارات هرمس، 1382.
- 25_ کرد علی، محمد، *رسائل البلغاء*، القاهرة، مطبوعات لجنة التألیف و الترجمة و النشر، 1954.
- 26_ ممتحن، حسینعلی، *نهضت شعوبیه*، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، 1354.
- 27_ نبئی، أبو الفضل، *نهضت‌های سیاسی مذهبی در تاریخ ایران*، مشهد، دانشگاه فردوسی، 1376.
- 28_ النسائی، اسماعیل بن یسار، *شعر اسماعیل بن یسار، جمعه و حقه الدكتور یوسف بگار*، بیروت، دار الأندلس، 1984.
- 29_ همایی، جلال الدین، *شعوبیه*، به اهتمام منوچهر قدسی، انتشارات صائب، تهران، 1363.